

دو جزوا صبح و شب تو امشب من
خارا
در هیز را همیشه فرودین کن
نه کسی خونی گونی
و کسی نه

اصفهان زیبا

دوره جدید - شماره چهاردهم
ضمیمه روزنامه اصفهان زیبا - آذر ۱۳۹۹

طرح مرحله



قلب مجنون شهر

پرونده‌ای برای محله بیدآباد

صداهای از یادرفته

۷

آدم‌های بازارچه

۴

بافت‌های مرزی

۳

بیدآباد؛ فراتر از یک سنگ فرش ساده

۲



سرآغاز

روح این شهر است. بیدآباد مرکز آدم‌ها و خانه‌ها و مغازه‌ها و کوچه‌هایی است که هرکدامشان بخشی از حافظه این شهر را با خود حمل می‌کند و از میان همه تغییرات روزگار کنونی هنوز هویتی از گذشته را از لای دیوارهایش به گوش می‌رساند. محله‌ای که با ورود به آن هنوز صدای نفس‌های تازه‌اش به گوش می‌رسد. تلاش بیدآباد برای محله ماندن هرچند در قسمت‌هایی نیز آسیب دیده است. با وجود نوسازی‌ها و بازسازی‌هایی که در آنجا شده است، در زمینه بازاریابی در ابعاد فرهنگی و شاخصه‌های انسانی محله شاید هنوز با آنچه که می‌توان از آن انتظار داشت با توجه به گذشته‌ای که داشته است، فاصله دارد. در این شماره از هم‌محله این تغییر و تحولات را مد نظر قرار دادیم و آن‌ها را از جنبه‌های مختلف به طور مختصر بررسی کرده‌ایم.

محله بیدآباد از محله‌های بسیار وسیع شهر اصفهان است. این وسعت نه فقط از نظر مکانی بلکه از نظر میزان سوزدها و موضوعات و اتفاقاتی نیز که در آن افتاده بسیار پر پیمانانه و چشمگیر است و نیاز به بررسی‌ها و کنکاش‌های فراوانی درباره آن احساس می‌شود. این موضوع به حدی نمود داشت که با ورود تیم هم‌محله به بیدآباد از طرف افراد بسیاری پیشنهادها و موضوعاتی ناب و قابل توجه به تیممان ارائه شد و ما نیز با توجه به شرایط خود توانستیم از میان آن‌ها بنا به توانمندی و میزان زمان و فضایی که داشتیم موضوعاتی را انتخاب کنیم و پیش ببریم. در همین ابتدا از تمامی آن بزرگواران تشکر ویژه داشته و امید که در آینده در مجموعه‌ای کامل‌تر به بقیه موارد پیشنهادی پرداخته شود. اما آنچه در بیدآباد پر رنگ‌تر است اینکه این محله فقط مرکز اصلی درختان زیبای بید این شهر نیست. بیدآباد به نوعی قلب

بیدآباد؛ فراتر از یک سنگ فرش ساده

از خیابان فروغی تا راهی از بند سنگ فرش‌ها



عباس کیانی

با بازدید از محله‌های تاریخی اصفهان، بیدآباد از معدود محله‌هایی است که آفتاب کمتر در آن آزاددهنده است. نقاط و مراکز محلی کاملا مشخص و فعال است و محله نظم و ترتیبی دارد که زنده و خشک نیست



پایین ترمی‌ایم؛ از سوی خیابان فروغی، خیابان بیدآبادی وارد محله بیدآباد می‌شوم. از همان ابتدای امر، مرتب بودن و گذر سنگ‌فرش شده محله تمایز آن را با بسیاری از محله‌های تاریخی اصفهان برایم آشکار ساخت. تردد اتومبیل بالاست، درختان درهم تنیده و بیده‌های مجنون و مادی خشک فدن گویای محور گردشگری سنگ‌فرش شده سازمان نوسازی و بهسازی شهرداری را تنها نمی‌گذارد و تا انتهای گذر همراه آن است. محور تا خیابان مسجدسید ادامه دارد. آن طرف خیابان مسجدسید هم بازارچه بیدآباد قرار دارد. بازاری سه شاخه که بی‌راه نیست اگر بپنداریم که بازارچه تا حمام و چارسوق علی‌قلی‌آقا امتداد داشته و بیدآباد بزرگ شکل می‌گرفته است. تمام محله را که گشتم، ردپای سازمان نوسازی و بهسازی به چشم می‌خورد. با سنگ‌فرش‌های زرد و خاکستری خاص خود. کوچه‌های منتهی به بازارچه علی‌قلی‌آقا سنگ‌فرش شده، محور علی‌قلی‌آقا و خیابان جامی هم سنگ‌فرش شده است، دوسه پارک محلی نیز به چشم می‌آید. در بخش‌هایی، همچون تقاطع جامی و محور علی‌قلی‌آقا، ترافیک سرسام‌آور است که آن همه زیبایی و ترتیب را برهم می‌زند.

با بازدید از محله‌های تاریخی اصفهان، بیدآباد از معدود محله‌هایی است که آفتاب کمتر در آن آزاددهنده است. نقاط و مراکز محلی کاملا مشخص و فعال است و محله نظم و ترتیبی دارد که زنده و خشک نیست. شاید به خاطر تطابق نسبی آن نقاط با موقعیت پیشین خود باشد. با این حال، با دیدن محله‌ای همچون بیدآباد با آن همه عنصر تاریخی ارزشمند و دارای پتانسیل، با آن همه مشاغل و حرفه‌هایی که همچنان بازارشان رونق دارد، ناخودآگاه یاد محله‌هایی می‌افتم که نمادی بر احیا و به‌کارگیری موفق محله‌های تاریخی در جذب گردشگر است. شاید جایی همانند محله مومارتر! که حالا دیگر تپه‌ای برای

پیش از آن که به محله قدم بگذارم، نگاهی سرسری به نقشه‌های قدیمی می‌اندازم؛ همان نگاه سرسری من را متوجه این می‌سازد که محله بیدآباد در گذشته خود دو ویژگی مهم داشته است؛ یکی وسعت محله که به قدری بوده که می‌توان آن را یک ابرمحله انگاشت و دو، محصور بودن محله میان سه گورستان تاریخی اصفهان به نام‌های گورستان چمیلان، آب‌پخشکان و قبله دعا که به ترتیب در شرق، شمال و غرب محله جای داشته‌اند. به هر حال، محله از سبقت تاریخی غنی‌ای برخوردار است. بیشترین تغییرات بافت محله در گذر تاریخ مربوط به خیابان‌کشی‌هایی همچون خیابان مسجدسید است که پیوند و انسجام آن با بیدآباد با این خطوط سواره، عملاً از ابرمحله به محله‌ای عادی به لحاظ ابعاد و اندازه بدل شد. اما شالوده محله، از قدیم تا به امروز از چند خط و نقطه اصلی تشکیل شده است. همچنان این شالوده پابرجاست و با مرمت‌های صورت گرفته تا حد زیادی بیش از پیش به چشم آید. محور علی‌قلی‌آقا که از نقطه ثقل محله می‌گذرد، نقطه‌ای شامل بازار چارسوق، حمام و مسجد علی‌قلی‌آقا است. این محور دو خیابان اصلی اصفهان یعنی خیابان‌های فروغی و مسجدسید را به یکدیگر متصل می‌سازد. خط بعدی، محور بیدآبادی، با همان خاصیت پیوندی، کمی مورب‌تر از محور علی‌قلی‌آقا از خیابان فروغی آغاز و تا خیابان مسجدسید امتداد می‌یابد و از همان مرکز ثقل عبور می‌کند. اما محور سوم، با نام جامی، از شرق محله آغاز می‌شود و دو محور علی‌قلی‌آقا و بیدآبادی را می‌برد و به سوی غرب به حرکتش ادامه می‌دهد. این سه محور و آن چند نقطه کانونی را در مجموع می‌توان اساس محله دانست. الباقی محله، آن بافت ارزشمند مسکونی همچون گوشته‌ای غنی این استخوان را پوشانیده است.

از نقشه‌های تاریخی و عکس هوایی محله کمی

نباشد. حسابش را بکنید؛ آن همه گشت‌وگذار در محله‌های تاریخی و غیرتاریخی اصفهان تا بدین حد مره به وجد نیاورده بود که از ته دل بگویم: بیدآباد هم برای سکونت بدک نیست، کاش می‌شد خانه‌ای نقلی در آن دست‌وپا کرد و حداقل چندسالی از عمر را در این محله سپری کرد. بنابراین بیدآباد را برای نظاره کردن، برای قدم برداشتن، تنها در آن محوره‌های سنگ‌فرش شده خلاصه نکنید. از بند سنگ‌فرش‌ها خودتان را رها کنید و صدف‌های پخش‌ویلاهای کف این دریا را مشت‌مشت در چنگ بگیرید و از برق آن‌ها لذت ببرید.

پاتوق هنرمندان است. برای محله بیدآباد هم در مقیاسی فراتر همین فکر و خیال ذهنم را قلقلک می‌دهد؛ آن همه بازارچه، چارسوق، خانه تاریخی و حتی بناهای معاصر همچون گرمابه رستم‌زاده که متروک و بی‌استفاده کنج دل محله پاچنار افتاده است، با آن هم‌افزایی ناشی از هم‌جواری با محله درب کوشک، با آن نزدیکی به چهارباغی که حالا دیگر پیاده شده، همه و همه حیث است، که بیدآباد و درب کوشک تنها در همان حد و اندازه‌های یک محور تاریخی گردشگری سنگ‌فرش شده باقی بماند. شاید خیال محله‌ای گردشگری بر پایه اقتصادی پویا، آنچنان هم خیال‌خامی

هذا حمام هذا مسجد

از بچگی به یاد دارم که این ضرب‌المثل را از بزرگ‌ترها خیلی می‌شنیدم: «هذا حمام هذا مسجد». وقتی معنا و وجه کاربردش را پرسیدم گفتند در قدیم حمام و مسجد دو عنصر مهم در محله‌ها بود و برای یک منزل مسکونی نزدیک بودن به حمام و مسجد مزیت بزرگی محسوب می‌شد. لذا وقتی می‌خواستند از یک منزل تعریف کنند درب آن می‌ایستادند و می‌گفتند: هذا حمام هذا مسجد، یعنی این حمام و این هم مسجد که هر دو نزدیک است. در حال حاضر البته کاربرد آن کلی‌تر شده است و موقعی استفاده می‌شود که هدف بیان ظریف این نکته باشد: هرچه بخواهی به آسانی در دسترس است. بعدها در گشت‌وگذارهایم در محله‌های قدیمی اصفهان به عینه دیدم که بیشتر محله‌ها مجموعه



محمد حسین اخوان سراف

اهالی محله پاچنار لرهاست که دارای پسوند بیدآبادی نیز هستند. در سمت شمال مادی، حمام رستم‌زاده قرار دارد. این حمام در حال حاضر متروکه و بلااستفاده شده و انبار یک عتیقه‌فروش محلی است. با دقت در نام حمام که رستم‌زاده است و نیز نام پدر واقف سنگاب سقاخانه که رستم است، می‌توان حدس زد که سازنده سقاخانه و حمام با یکدیگر خویشاوندی داشته‌اند و احتمالاً سازندگان حمام فرزندان واقف سنگاب هستند. حمام رستم‌زاده مثل بسیاری از حمام‌های دیگر تعدادی دکان در طبقه همکف دارد که درآمد آن‌ها متعلق به حمام بوده است. در طبقه فوقانی هم تعدادی سوئیت وجود دارد که آن‌ها را برای سکونت در اختیار دانشجویان غیربومی قرار

می‌داده‌اند. مطابق کتیبه سردرب، ساختمان حمام در سال ۱۳۴۹ تجدید شده است؛ اما مطلبی که واضح است این است که قبل از این سال حمامی قدیمی‌تر به نام حمام پاچنار در همین مکان موجود بوده و حمام جدید روی بقایای آن حمام ساخته شده است. به جهت سهولت دسترسی به آب، تقریباً همه حمام‌های قدیمی اصفهان در کنار مادی‌ها ساخته می‌شده‌اند که در ساخت حمام پاچنار هم از این قاعده پیروی شده است. البته افسوس و صد افسوس که امروزه نه از آب جاری در مادی خبری هست و نه از مردمانی که صبح اول وقت برای ورود به حمام صف می‌کشیده‌اند. مسجد و سقاخانه اما همچنان دائر هستند و با رفت‌وآمد مردمان به حیات خویش ادامه می‌دهند.

جایی برای ساختن و زیستن

چالش ساخت و ساز در محله‌های تاریخی شهر



ساناز تولانیان

به صلح رساندن تضادها دانست. یکی از نمونه‌های موفق و تحسین شده این تلاش‌ها خانه بیدآباد است که دفتر «فرایند منطقی در طراحی معماری» در سال ۱۳۸۹ آن را طراحی کرده است. در ساخت خانه از مصالح مفید اما کم‌هزینه استفاده شده و طراحی آن به گونه‌ای است که ضمن برآورده کردن خواسته‌های کارفرما به بافت پیرامون نیز احترام می‌گذارد.

نمونه‌های مشابه دیگری نیز می‌توان در سایر نقاط محله دید که خبر از پاگرفتن و پذیرفته شدن سنت ساخت و ساز جدید می‌دهند. سنتی که راهی متفاوت با ساخت و سازهای در اصطلاح بسازبفروش و اقتصادی در پیش گرفته است. اگرچه به نظر می‌رسد بیشتر این ساخت و سازهای جدید زمین‌های قدیمی متعلق به طبقه متوسط و نه الزاماً متمول باشد، اما گویی کار باز طراحی و ساخت دوباره خانه را به فراخور توان مالی به حرفه‌ای‌ترهای دنیای طراحی معماری سپرده‌اند. در مقابل بر طبق مشاهدات می‌توان گفت طراحان هم تلاش کرده‌اند دور از تجاری‌سازی‌های بازار، فضایی مناسب زیستن و مطابق با خواسته‌ها و توان کارفرما ایجاد کنند. هرچند نشانه‌های تجاری‌سازی و کج‌سلیقگی را هم می‌توان در گوشه‌های محله دید، اما همین قدم‌های کوچک ولی مهم را باید به فال نیک گرفت. باشد که رفته‌رفته نمونه‌های مشابه آن را در دیگر محله‌ها و نقاط شهر هم ببینیم.



داشته که سعی کنند آن فضای مطلوب برای زیستن را هماهنگ با ساختار محله ایجاد کنند. ساخت و سازهایی که می‌توان آن‌ها را تلاش‌هایی گاه موفق و گاه ناموفق برای

زیستن را نفی کند. محله بیدآباد یکی از محله‌هایی است که طراحی و ساخت بناهای جدید در آن، این چالش را برای معماران سال‌های اخیر

ساخت و ساز در شهرها و محله‌های تاریخی همواره یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل در محافل معماری، مرمت و مدیریت شهری است. از یک طرف بحث‌های مرمتی و حفظ بافت تاریخی که راه به دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی و هویتی می‌برند، مطرح می‌شود و از سوی دیگر مسئله مسکن و تمایل ما به زندگی در خانه‌هایی که با نیازهای این روزهایمان هماهنگ هستند. همین امر را اگر کنار دغدغه‌های اقتصادی و معیشتی و برخی سازوکارهای اجتماعی درگیر در این مقوله بگذاریم، ماجرا پیچیده‌تر هم می‌شود و اظهار نظر درباره این ساخت و سازها را سخت‌تر می‌کند. نمی‌توان چشم روی واقعیت‌های بازار ساخت و ساز، هزینه‌های سرسام‌آور طراحی و اجرای بناها، محدودیت‌های مالی بیشتر کارفرماهای خصوصی، به‌ویژه در حوزه مسکن بست. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که بناهای مسکونی قبل از هر چیزی باید فضایی درخور برای زیستن فراهم کنند و خیلی وقت‌ها رفع همین نیاز اولیه بر تمام بحث‌های اجتماعی، فرهنگی و هویتی که اغلب به درستی درباره بافت‌های تاریخی مطرح می‌شوند ارجحیت دارد. این البته به معنای نقض حریم محوطه‌های تاریخی ثبت شده و تخریب بی‌رویه خانه‌ها و بناهای به‌جامانده نیست. منظور آن است که با طرح دوباره موضوع به دنبال راه‌حلی باشیم که نه اولی را نقض می‌کنند و نه دومی، نه تیشه به ریشه گذشته بزنند و نه حق ساختن و

محله بیدآباد یکی از محله‌هایی است که طراحی و ساخت بناهای جدید در آن، این چالش را برای معماران سال‌های اخیر داشته که سعی کنند آن فضای مطلوب برای زیستن را هماهنگ با ساختار محله ایجاد کنند



سیاوش حقیقت

هتل» چیست و فرق آن با «هتل» در کجاست؟ بوتیک هتل مکانی اقامتی است که خود جاذبه‌ای دیدنی و گردشگری محسوب می‌شود و عوام می‌توانند از آن بازدید کرده یا حتی از خدمات آن (کافه، رستوران، گالری و...) استفاده کنند بی‌آنکه آنجا اقامت داشته باشند. این بنا می‌تواند جزو بناهای ثبت شده توسط میراث نباشد و ارزش تاریخی هم نداشته باشد. با این شرط که از نظر اقلیمی و فرهنگی به شهر میزبان نزدیک بوده و با بافت غالب منطقه و محله هم‌خوانی داشته باشد. همانند بوتیک هتلی به سبک خانه‌های درختی در جنگل‌های تایلند یا حتی بوتیک هتلی صخره‌ای در دل کوه‌های آناتولی در کاپادوکیا در ترکیه. حال آنکه اصفهان و محله‌های آن سرشار از خانه‌های تاریخی قجری و صفوی و چه بسا قبل‌تر از آن است که دارای ارزش‌های میراثی و تاریخی‌اند و اغلب متروکه و یا مخروبه شده و روز به روز رو به زوالند. با شناسایی خانه‌هایی نظیر خانه روغن‌فروشان و ارائه طرح‌های جامع نه تنها می‌توان از میراث ارزشمند کشور حفاظت کرد بلکه می‌توان زندگی جدیدی به آن‌ها بخشید و بازنده شدن این اماکن، محله‌هایی نظیر بیدآباد را چون گذشته پویا و سرزنده کرد.

از هتل به بوتیک هتل

خانه روغن‌فروشان

سیاوش حقیقت | آشنایی من با محله بیدآباد به واسطه بازدید گروهی دانشجویی در دوره کارشناسی از حمام علی‌قلی آقا بود. از بدو ورود به محله از سمت خیابان مسجد سید، ردیفی از درختان بید (مجنون) در کنار مادی فدن که مسیری ماریپچ را معرفی می‌کرد، نظرم را جلب کرد. سنگ‌فرش‌ها و بافت به نسبت سالم و در عین حال قدیمی محله با جداره‌هایی تقریباً یکسان و یک‌رنگ خودنمایی می‌کرد. قدم‌زدن در اوایل بهار در زیر سایه‌های رقصان این بیدهای (مجنون) حس و حالی عجیبی داشت، گویی رد تاریخ به نوعی دیگر در محله چشم‌چرانی می‌کرد. غرق پیاده‌روی زیر سایه‌های بید و گذشتن از کوچه‌پس‌کوچه‌ها شدم و مسیر مرا به سمت خانه‌ای قدیمی در کنار یک پارک کشاند. دیوار به دیوار زورخانه محله، خانه روغن‌فروشان. از بیرونش پیدا بود که عملیات مرمت و بازسازی آن در حال انجام است. در زدم. کارگری در باز کرد و از او درباره بنا پرسیدم. با خستی که انتظارش را داشتم جواب داد هتل! این سؤال در ذهنم شکل گرفت که چرا این بنا ارزشمند نباید به دید عموم در بیاید؟! چیزی که ما از «بوتیک هتل» انتظار داریم. حال این سؤال پیش می‌آید که «بوتیک

ثروتمند محله‌های تاریخی مرکز اصفهان به جنوب شهر مهاجرت می‌کنند و ساکنان مناطق حاشیه‌ای به محله‌های تاریخی می‌روند. در جریان این هویت‌یابی برخی از بافت‌های مرزی که میان بافت جدید و قدیم قرار می‌گیرند متفاوت رفتار می‌کنند. گاهی ساکنان این بافت‌ها به دلیل برخورداری از امتیاز هم‌جواری با بافت‌های جدید به منبع متفاوتی از تولید معنا دست می‌یابند و دست به تغییر بافتی که در آن سکونت دارند می‌زنند. البته نقش مهاجران جدیدی که توان اقتصادی سکونت در بافت‌های جدید را ندارند نیز نباید نادیده گرفت. در چنین شرایطی، آن بافت شهری به هسته اولیه خود پشت کرده و سعی می‌کند در اتصال با بافت جدید هویتش را تعریف کند. بخشی از بافت تاریخی اصفهان را که شامل محله‌هایی مانند بیدآباد می‌شود، از این طریق هویت‌یابی کرده‌اند. به همین دلیل، اگر زمانی به این محله بروید حس نمی‌کنید که در هسته تاریخی شهر اصفهان قرار دارید، چراکه شیوه سامان‌یابی بلوک‌های مسکونی، کاربری‌های غیرمسکونی، و معابر بیش از آنکه به بافت تاریخی شبیه باشد از بافت جدید الگوبرداری شده است.

بافت‌های مرزی

محله بیدآباد و مسئله هویت‌یابی

مهری شاه‌زیدی | هویت‌یابی بافت‌های شهری در جریان ارتباط متقابل میان انسان و محیط فیزیکی اتفاق می‌افتد. انسان‌ها متأثر از بستر زیست خود معانی مختلفی را بر می‌سازند و به جهان اجتماعی خود الصاق می‌کنند. این چنین است که بافت‌های شهری در یک پیوند عمیق با معانی برساخت شده شکل می‌گیرند و بر مبنای نوع نیازی که برآورده می‌سازند و چگونگی برآوردن آن نیاز هویت می‌یابند. با این حال، معانی برساختی ثابت نیستند و در طی فرایندهای اجتماعی مدام در حال تغییرند. بخشی از تغییرات شهر به همین دلیل است. در این میان، آن دسته از انسان‌های شهری که به منابع معنا ساز بیشتری نظیر آموزش، اطلاعات و ثروت دسترسی دارند در برساخت معانی جدید پویاتر هستند و از این جهت است که قدرت تحرک بیشتری در شهر دارند و می‌توانند برای سکونت بافتی را منطبق بر نیازهای جدیدشان یا بسازند یا انتخاب کنند. ولی آن گروه‌هایی از انسان‌های شهری که به منابع معنا ساز محدودتری دسترسی دارند، از قدرت تحرک کمتری در شهر بهره‌مند هستند. در نتیجه، بافت‌های شهری هر زمان پذیرای ساکنان متفاوتی می‌شوند. مثلاً ساکنان

آدم‌های بازارچه

آدم‌های بازارچه علی‌قلی‌آقا به روایت پیرمردی که شناسنامه‌اش را قایم کرده!



عادل امیری

وقتی می‌پرسم
دکان‌های بازار
چند دست
شده، می‌گوید:
«حالا که خیلی،
اما قدیمی‌ها
تا آخر عمر
توی دکان‌شان
می‌مانند.»



بود. بغل آن عطاری میرزا محمد عطار بود که نسخه‌های حج آقا حسن حکیم را می‌پیچید. میان چهارسو، حج میرزا بود که سقط فروش بود و نفت هم می‌فروخت. کنارش آقا رحیم بود. پشت مغازه من هم سید حسین بود که از نظر مال دنیا ضعیف بود اما آدم خیلی خوبی بود. میان چهارسو سید مهدی سبزی‌فروش بود. بغل چهارسو عبدالباقی بریونی بود و روبه‌رویش سید کاظم ناناو. آن طرف‌ترش هم مشت ابراهیم آشینز دکان داشت. می‌گفتیم مش ابرام این یک ریال را بگیر و یک دست بریان بده، اما چربش کن! یک چیه گوشت می‌گذاشت و یک کف دست دیگر هم بهش اضافه می‌کرد. باز می‌گفتیم مش ابرام چربش کن، یک تکه سیای (شش) می‌گذاشت. سه‌باره می‌گفتیم مش ابرام چربش کن! یک تکه سیای دیگر هم می‌گذاشت رویش! می‌خندد و ادامه می‌دهد: «کنار بریانی، اوستا ابوالقاسم نجار بود و بغلش هم اسدالله مرشد و روبه‌رویش رسول شله که پینه‌دوزی داشت. توی کامسرا هم رجبعلی بود که با بابایش سفیدگری می‌کرد. روبه‌روی آن‌ها دکان سیدمحمد سلمانی بود و توی کامسرا هم شیر محمد گچ‌فروش.» می‌گویم: «حالا همه‌شان به رحمت خدایه‌اند؟ می‌گوید: «همه. مردمان خوبی هم بودند. شناسنامه خودم را هم از دست عزرائیل قایم کرده‌ام!»

وقتی می‌پرسم دکان‌های بازار چند دست شده، می‌گوید: «حالا که خیلی، اما قدیمی‌ها تا آخر عمر توی دکان‌شان می‌مانند.» بعد هم یادی از پهلوان کریم، از پهلوان‌های محل می‌کند که مکبر بود و به قول او: «انقدر قشنگ اذان می‌گفت که سنگ را به گریه می‌انداخت.» از دیگر پهلوان‌های محل هم علی پهلوان، پهلوان حسن ادهم، نعمت‌الله پهلوان و عباس کریم‌پور را مثال می‌زند و می‌گوید: «اگر بخوام سرگذشت آدم‌های بازارچه را برایت بگویم خودش می‌شود یک کتاب کامل.»

زیر بازارچه علی‌قلی‌آقا صدای چکش می‌آید و فناری. عصر چهارشنبه‌ای در نیمه آبان است و هوا به نسبت گرم. بر ستونی آجری روی کاغذی قدیمی به خط خوش نستعلیق، این رباعی جان‌آشنا را نوشته‌اند: «هنگام سپیده‌دم خروس سحری/ دانی ز چه رو همی کند نوحه‌گری/ یعنی که نمودند در آیین صبح/ از عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری!»، پرسان پرسان سراغ کهنه‌کاسبان بازار را می‌گیرم. یکی از قلم‌زن‌ها آدرس یک سقط‌فروش را در دهانه بازار می‌دهد. پیدایش می‌کنم و گرم اختلاط می‌شویم. پیرمرد خوش‌مشراب هشتادساله‌ای است که آدم‌های ریز و درشت بازارچه را در شب‌های درازی که از عمرش گذشته به خاطر دارد و اعلامیه فوت همه را توی یک کشو نگه داشته! از آدم‌های بازارچه که می‌پرسم جواب می‌دهد: «نور به قبرشان ببارد!» حافظه شگفتی دارد و با اتکا به آن شروع می‌کند به نام‌بردن: «حج آقا رحیم موسوی، سید مرتضی مشتاقیان، مهدی حکمی، غلامحسین صدیقی، میرزا محمد عطار، حج میرزا، عباسعلی پینه‌دوز که مرغ هم سر می‌برید، آقا صفر پینه‌دوز، آقا رحیم چارسو، سید مهدی سبزی‌فروش، سید حسین لب دودوری، مشت ابراهیم آشینز، عبدالباقی، سیدکاظم موسوی، حسن و مرتضی اباقاسم، حج رمضان ناناو، حج عباس ناناو، رسول شله، اسدالله مرشد، رضا و پسرش کریم‌آقا، شیرمحمد گچ‌فروش، رجبعلی، ابوالقاسم نجار، حج عباس، قاسمعلی، حج آقا حسن حکیم، سید حسن تخم‌مرغ‌فروش، صفوی، حسین کوری، مشت یدالله آشینز و پسرش اسدالله، دکتر حکمی، غزالی قصاب، حسن پابره‌نه، آقا رحیم بقال و میوه‌فروش.» او سپس به همسایه‌های دیوار به دیوارش اشاره می‌کند و می‌گوید: «دست راستی سقط‌فروش بود و دست چپی، علاف. روبه‌رویمان هم پینه‌دوزی

می‌کرده‌اند. از آنجا که سید ابراهیم مقدس جزو معاریف محسوب می‌شود و می‌دانیم که محل دفن او در قبرستان قبله دعای کوچک است، می‌توان این شش‌قبر محصور را باقی‌ماندگان قبله دعای کوچک به حساب آورد، همچنین به احتمال بسیار زیاد مدرسه‌ای که در جوار این قبور وجود دارد هم در گذشته جزو قبرستان بوده است.

نکته پایانی اینکه منزل مسکونی مرحوم سید شفتی، معروف به حجت‌الاسلام مقابل قبرستان قبله دعای کوچک بوده است و محل دفن اشخاصی که به فتوای او طبق قوانین شرعی اعدام می‌شده‌اند در قبرستان قبله دعای کوچک بوده است. در نقشه قدیمی اصفهان معروف به نقشه سیدرضاخان در جوار قبرستان کوچک خانه آقای علم الهدی مشخص شده است. مرحوم سید محمد جعفر شفتی معروف به علم الهدی نواده مرحوم سید شفتی است که مانند پدران در خانه آبا و اجدادی خود ساکن بوده است.

خیابان جامی بشوید بعد از عبور از بقعه شیخ ابومسعود و چهارسو درب‌شیخ و مدرسه شهید دوازده امامی، سمت چپ نبش کوچه گردن صراحی ساختمانی قدیمی و نیمه‌مخروبه وجود دارد که از وضع ظاهری و نوشته‌های روی دیوارهایش مشخص است که در گذشته مدرسه بوده است. وارد کوچه گردن صراحی که بشوید و مجدداً اولین کوچه سمت چپ را وارد شوید به یک قطعه زمین می‌رسید که با نرده‌های فلزی محصور شده و درون آن شش‌قبر وجود دارد. تاریخ فوت یکی از آن‌ها ۱۱۴۵ قمری و پنج‌تای دیگر بین سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۳۵۷ قمری است؛ اما همه سنگ قبرها نه هستند و به نظر می‌رسد که احیا شده باشند. سید ابراهیم حسینی ساوجی معروف به مقدس، فرد اصلی مدفون در این مکان است و سایر مدفونین بستگان او هستند؛ از جمله دو فرزندش سید حسن مقدس و سید علی مقدس که به ترتیب در مسجد شیش‌بیدآباد و مسجد پاچنار لرها (صاحب‌الزمان فعلی) اقامه نماز

قبله دعای کوچک

بازماندگان قبرستان بیدآباد

اگرچه در گذشته تخت فولاد گورستان رسمی اصفهان بوده است اما هرکدام از محله‌های اصفهان برای خودشان به صورت جداگانه قبرستانی داشته‌اند. قبرستان‌هایی که امروزه یا به طور کامل از بین رفته‌اند یا جز چند قبر و بقعه محدود اثری از آن‌ها باقی نمانده است. مثلاً از قبرستان آب‌بخشان تنها بقعه شیخ ابومسعود و از قبرستان سر قبر آقا صرفاً بقعه سر قبر آقا باقی‌مانده، یا از قبرستان دارالبطیخ تنها مقبره خواجه نظام‌الملک باقی مانده است. یکی از قبرستان‌های محلی اصفهان قبرستان قبله دعا بوده که در محله قبله دعا از متفرعات محله بیدآباد واقع بوده است. مطابق نظر مرحوم استادهمایی شهر اصفهان به جزمصلای



محمد حسین اخوان صراف

تغییر فرم برای بقای ساختار محله

مروری بر تداوم حضور نهادهای دین، سیاست و اقتصاد در چند دهه گذشته در ساختار محله بیدآباد



مریم فروغی

به نظر می‌رسد
تبدیل شدن
رفته رفته
این خیابان به
یک گذرگاه
اقتصادی
برای برخی
مشاغل، درست
در امتداد
وظیفه‌ای است
که یک محله
باید در یک
ساختار سنتی از
خود بروز دهد



بروز دهد: نقطه پیوند نهادهای دین، اقتصاد و سیاست. چنین پیوندی که در گذشته و از خلال سکونت خانواده‌هایی از اعیان که تا پایان قاجار هم دستی در قدرت داشتند و هم علمای دین بودند و البته خاستگاه خانوادگی شان برخوردار اقتصادی را برایشان رقم می‌زد موجب شده بود تا امورات محله‌ای روی روال شهر سنتی پیش برود. اما با روی کار آمدن دوره پهلوی، به نظر می‌رسد که رکن سیاست از این مثلث حذف می‌شود. از همین روست که با تغییر تدریجی در فرم، عملاً دو مرتبه همان ساز و کار مطلوب شهر سنتی به نحوی دیگر بازتولید می‌شود. اگر نگاهی به خیابان مسجد سید و محله بیدآباد بیندازیم، خواهیم دید که این الگو تا همین امروز هم ادامه دارد.

شهر داشته باشد (و البته عوامل بسیاری دیگر) موجب می‌شود تا خیابان مسجد سید به سمت کسب و کار پیش برود. زندگی اما همچنان در کوچه‌پس‌کوچه‌های بیدآباد به عنوان یکی از محلات ریشه‌دار اصفهان ادامه دارد. این در حالی است که همچنان حوزه علمیه نمایندگی از طیفی سنتی در نهاد دین می‌کند و البته مسجد سید و مراکز مذهبی پیرامونش از کانون‌هایی می‌شوند که افراد در بحبوحه انقلاب ۱۳۵۷ و پیش و پس از آن به عنوان یک گرانگه روی آن حساب می‌کنند. به نظر می‌رسد تبدیل شدن رفته‌رفته این خیابان به یک گذرگاه اقتصادی برای برخی مشاغل، درست در امتداد وظیفه‌ای است که یک محله (به عنوان یک شهر کوچک) باید در یک ساختار سنتی از خود

جدید بین شهری و رواج مسافرت‌های بین شهری با اتوبوس، خیابان‌هایی نظیر عبدالرزاق و مسجد سید تبدیل می‌شود به عرصه گاراژهای مسافری. تی‌بی‌تی و گیتی‌نورد اولین نام‌هایی است که ساکنان قدیمی این محله از آن گاراژها به یاد می‌آورند. در واقع با سربز آوردن محلات نوتر و بهتر به عنوان محلات اعیان‌نشین، نسل جدیدتر خانواده‌هایی که اعتبار این محله محسوب می‌شدند، دیگر به جای مسجد سید در محلاتی دیگر (به واسطه عوامل مختلفی نظیر بستگی‌های خویشتی و ازدواج و جز آن) سکونت یافتند. از طرفی دیگر با تغییر سبک زندگی در دهه چهل و رواج بیشتر مسافرت‌های بین شهری، احساس نیاز برای جایی که دسترسی به غالب مناطق

قرار نیست روی خط زمان راه خیلی دوری برویم تا کاربری‌های متفاوت خیابان مسجدسید کنونی و محله بیدآباد را مشاهده کنیم. به فاصله شش تا هفت دهه پیش، این محله، سکونتگاه خاندان‌های صاحب‌نام اصفهان و طبقه‌ای از اشراف و اعیان بوده است، خانواده‌هایی که اغلب به واسطه پیوندشان با نهاد دین، علاوه بر خاستگاه طبقاتی بالا، به لحاظ سرمایه اجتماعی و دانش در بالاترین رده‌های جامعه قرار می‌گرفته‌اند. در این دوره، محله بودن بیدآباد بیشتر حول محور ساکنانش مطرح بوده است. دادوستد محلی به واسطه بازارچه‌هایی که در آن وجود داشته رخ می‌داده و حیات اجتماعی شهر به سبب حضور علما و روحانیون به این محله گره می‌خورده است. در گذر زمان، وجود حوزه علمیه و مقبره سید شفتی (و البته خانواده و وابستگان علمی، نسبی و سببی به این عالم صاحب احترام در میان مردم)، موجبات رونق بیشتر خیابانی را فراهم آورده که ما امروزه آن را به خیابان مسجد سید می‌شناسیم.

اهالی و ساکنان قدیمی این محله به خوبی حدود شصت و چند سال پیش را به یاد می‌آورند که بخشی از کوچه‌ها و خانه‌های قدیمی این محله تخریب شده و اولین آسفالت خیابان مسجدسید در طول زمان کشیده شد. تا پیش از این، عمده کسب و کارهای بر خیابان، تفاوت چندانی با کسب و کارهای درون بازارچه‌های محلی نداشتند؛ لکن از خلال همین عریض‌سازی (و البته ورود اتوبوس‌های

موزه‌ای درون موزه

سرک‌کشیدن به خانه‌ای در بیدآباد



تخت‌خوابی که مخصوص عروسک‌هاست و از این دست وسایلی که الان در کمتر مغازه‌ای دیده می‌شود. مینا در اتاق خودش موزه‌ای کوچک دارد. موزه‌ای که درون موزه‌ای بزرگ‌تر که خانه‌شان باشد، است. مینا ابراز شادی می‌کند که خانواده‌شان پنج نفره است. پنج نفر از پنج نسل متفاوت که بدون مشکل یا ناراحتی در کنار هم با تمام تفاوت‌های فکری‌شان زندگی می‌کنند و همدیگر را دوست دارند. اصلاً شاید به خاطر همین هم‌زیستی است که مینا پذیراست؛ نسبت به برخورد با غریبه‌های آشنای شهر.

که با آن‌ها زندگی می‌کند. بعد به اتاق‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید هر اتاق مخصوص یک فصل است. می‌رود کنار اتاقی که درش باز است: «این اتاق مخصوص فصل پاییز است. من این مدت اینجا هستم. پاییزه است؛ چون نه زیاد سرد است که نیاز به بخاری داشته باشد و نه آن قدر گرم است که لازم باشد شب‌ها در را باز بگذارم.» سرم را داخل اتاق می‌برم. روی یک میز، پر است از اسباب‌بازی‌های کودکی‌اش ننگه داشته است. عروسک، وسایل پلاستیکی آشپزخانه، قوری و کتری کوچک،

با تواضع و خنده ما را به خانه دعوت می‌کند. تنها برای اینکه ما گفته‌ایم: «می‌شود حیاطتان را ببینیم؟» حتی به ما اجازه نداد که خودمان را معرفی کنیم. انگار خانه‌شان جای تمام کسانی است که مدت‌هاست خانه حیاط‌دار باصفا ندیده‌اند. انگار خانه‌شان موزه‌ای خصوصی است که امکان دارد هر لحظه بازدیدکننده‌ای در خانه‌شان را بزند و بدون تهیه بلیت به دالان‌های خانه سرک بکشد. حیاط پر از درخت است. گوشه به گوشه‌اش اتاق‌هایی است که در یکی‌شان باز است. خودم را به مینا معرفی می‌کنم. برایش مهم نیست خبرنگارم و برای نوشتن گزارشی پا در حیاطشان گذاشته‌ام. او همچنان با من شبیه میزبانی برخورد می‌کند که مهمانان را حداقل هفته‌ای یک بار می‌بیند. برایم توضیح می‌دهد که این خانه را پدر پدربزرگش ساخته است. بعد پدربزرگش در آن زندگی کرده و الان هم پدرش. از پشت پنجره یکی از اتاق‌ها به خانم پیری اشاره می‌کند و می‌گوید مادر بزرگش است

پاییز است. این را برگ‌های زردی که کف کوچه ریخته‌اند، بارانی که نمی‌بارد، دل‌گرفتگی آسمان و درختان بدون برگ به ما نشان نمی‌دهند. پاییز است و ما این نشانه را از شاخه درخت خرما لوبی که سرش را از خانه به درون کوچه خم کرده، می‌بینیم. شاخه‌ای بلند و کوتاه که بیشتر از برگ، خرما لوبی دارد. خانه، اولین خانه از بن‌بستی است که تهش به یک خانه قدیمی و خرابه، منتهی می‌شود. بن‌بستی که از پنج خانه‌ای که درونش است، سه تایش قابل سکونت است. خرما لوبی به ما چشمک می‌زند. شاید هم نیرویی از درون خانه ما را به سمت خودش می‌کشاند. هرچه که هست به ما جسارت این را می‌دهد که بدون اینکه بدانیم چرا، زنگ خانه را بزنیم. زنگ خانه را می‌زنیم و دختر نوجوانی که انگار تا آن موقع، منتظر مهمان بوده در را برایمان باز می‌کند. دختر که بعدتر می‌فهمیم اسمش میناست، چنان خوش‌رواست که من و دوستانم شک می‌کنیم ما را از قبل می‌شناخته یا نه. مینا



عطیه میرززامیری

پلی میان اهالی محله و شهر



الهه باقری

این حمام تا سال ۷۲ به‌عنوان حمام نقش و کارگردش زنده بود و آدم‌هایی در اینجا رفت‌وآمد می‌کردند و هر کدام داستان‌ها و قصه‌های خودشان را داشتند و بعد تعطیل شد



همان بخش گردشگری آرام و پایدار است که تأثیر مخرب روی محیط نمی‌گذارد؛ ولی فوایدش را به محیط می‌رساند. یکی از کارهای دیگر گردشگری حفظ امنیت است. وقتی گردشگر رفت‌وآمد کند، این رونق پیدا می‌شود و فضای برای بزهکاری کم می‌شود. در مجموع، گردشگر باعث شده است به رونق اقتصادی محله تا حدودی کمک شود. چندتا محل اقامت و هتل سنتی و چندتا کافه در این محله به وجود آمد؛ هرچند جبهه‌گیری‌ها و مقابله‌هایی در برابرش شد و مخالفانی دارد. برای افراد سنتی‌تر یک‌جور تهدید است که افرادی با پوشش‌هایی برخلاف افراد محله به این مکان بیایند. گاه‌گذاری در این موزه با این مسئله مواجه شدیم؛ هرچند در گردشگری پایدار می‌گویند که به اعتقادات و پوشش افراد و طرز تفکر باید احترام گذاشت. چون اهالی محل سنتی هستند، اصطکاک‌هایی به وجود می‌آید؛ به‌خصوص در ایام نوروز گردشگران زیادی می‌آیند. بعضی اوقات به خود گردشگر و بعضی اوقات به ما تذکره‌هایی می‌دهند که به آن‌ها بگویید: ما شهید دادیم. ما گردشگر نخواهیم کی را باید ببینیم؟» منجمی درباره مسجد علی‌قلی‌آقا می‌گوید: «مسجد در دوره‌های مختلف توسعه پیدا کرده است. این مسجد جزو مسجدهای مؤثر در انقلاب ۵۷ است. شهیدهای بسیار همچون شهید خرازی از این محله بوده‌اند. اهالی محله که به این مسجد می‌آیند، یادشان می‌آید که روبه‌روی پل مسجد مینی‌بوس می‌ایستاد و سربازها از جلوی همین مسجد به جبهه اعزام می‌شدند و خیلی مادرها آخرین خداحافظی‌ها را یادشان می‌آید.» وقتی وارد مسجد می‌شوید، دیوارنوشته‌هایی است که هرکدام برای خودش سندی تاریخی شده است. کتاب «خطی ز دلنگی: یادگاری‌های دیوارنویشت اصفهان» از این مسجد را موزه علی‌قلی‌آقا چاپ کرده است. به‌همراه مستندی «به جهت یادگاری»، بازارچه علی‌قلی‌آقا در نوع خودش دیدنی است. رضا منجمی درباره این بازارچه می‌گوید: «این بازارچه در حال حاضر نیازهای اهالی محل را تأمین می‌کند. فعالیت عمده کسبه تولید صنایع دستی است. گردشگری که به این محله می‌آید، فرایند این تولید را می‌بیند و جذب آن می‌شود. هنرمندان خوبی همچون آقای حافظ‌پرست، قلم‌زن و آقای رفیعی، ملیله‌کار و نقره‌کار در زیر این بازارچه مشغول به کار هستند.»

در این محله مجموعه مکتب‌خانه، کاروان‌سرا و زورخانه شکل قدیم خود را از دست داده است. زورخانه قبلی از بین رفته است؛ ولی زورخانه جدیدی در این محل هست. در پایان هم به پشت‌بام حمام می‌رویم و از آن بالا به این مجموعه و محله نگاه می‌کنیم.

شروع کرد به ساخت این مجموعه که در حال حاضر داریم می‌بینیم و محله خودکفایی که شامل مسجد و حمام و بازارچه و ملزومات دیگر از جمله زورخانه، مکتب‌خانه و چند سقاخانه و کاروانسراست و بدین ترتیب محله شکل گرفت. در این محله مسیر اصلی زیر چهارسو بوده است. با کشیدن خیابان بیدآباد، مسیر اصلی مهجور می‌شود. از آن پس تنها رفت‌وآمد محلی در آن صورت گرفته و نقش قبلی خودش را از دست داده است؛ چون در مسیر اصلی شمال به جنوب شهر است. تا دویست سال گذشته این نقش را داشت؛ ولی بعد با گسترش شهری جدید در دوران پهلوی و بعد هم ایجاد خیابان بیدآباد، رونق خودش را از دست داد.» رضا منجمی درباره حمام علی‌قلی‌آقا که در آن هستیم، می‌گوید: «این حمام تا سال ۷۲ به‌عنوان حمام نقش و کارکردش زنده بود و آدم‌هایی در اینجا رفت‌وآمد می‌کردند و هر کدام داستان‌ها و قصه‌های خودشان را داشتند و بعد تعطیل شد. تا سال ۷۹ که به مخروبه‌ای تبدیل شد و به‌گفته آقای مرتضی موسی‌پور، ایشان و چند نفر از افراد پیگیری کردند و مرمت شد و از معماران آن هم مرحوم حسین آقاجانی بودند، در سال ۸۳ به موزه مردم‌شناسی تبدیل شد. مشخصه دیگر این حمام این است که از سطح زمین بالاتر ساخته شده است؛ در حالی که معمولاً حمام‌های عمومی را برای کنترل دما پایین‌تر از

در گذشته، محلات ایران هویت داشتند و ساکنان محله به آن احساس تعلق می‌کردند و مفهوم هم‌محله‌ای و بچه‌محل به‌گونه‌ای در فرهنگ مردمان جای گرفته بود که اهالی یک محله، همانند اهالی یک خانه احساس همبستگی می‌کردند. یکی از این محلات سنتی و تاریخی شهر اصفهان، محله علی‌قلی‌آقا است که در دل محله بیدآباد واقع شده و مربوط به دوران صفوی است. در محله علی‌قلی‌آقا، بناهای قدیمی زیبایی در دید است. هسته اولیه این محله را علی‌قلی‌آقا، از خواجهگان دربار شاه‌سلطان حسین، ایجاد کرد. او در این محل حمام، بازار و مسجدی را بنا کرد. با ساخت مسجد، حمام و بخشی از بازارچه، شکل گرفت و هر چند در گذر زمان دستخوش تغییر و تحولاتی شد؛ اما هسته اولیه همچنان از حدود سال ۱۱۲۵ ق تا امروز برجای و استوار است. در موزه محله علی‌قلی‌آقا درباره این مجموعه با رضا منجمی به گفت‌وگو نشستیم. او مدیر سابق این مجموعه است که چهار سال مدیریت آن را به عهده داشت. منجمی می‌گوید سعی کرده است با نگاه فرابخشی مدیریت کند تا بیرون و دیوارهای موزه را هم نگاه کند. او درباره قدمت این مجموعه می‌گوید: «در اواخر دوره صفوی، شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسین، علی‌قلی‌آقا، برادر خسروآقا، یکی از درباریان صفوی تشویق و مأمور شد برای آبادانی این محله و

سطح زمین می‌ساختند؛ شاید دلیل آن قرار گرفتن این حمام در کنار مادی فدن است که به جوی باباحسن معروف است. این مجموعه وقف است که وقف‌نامه مجموعه علی‌قلی‌آقا را خود موزه به‌عنوان «وقف‌نامه حمام و مسجد علی‌قلی‌آقا و موقوفات آن» چاپ کرده است. این گرمابه به‌عنوان مرکزی است که به عنوان واسطه‌ای بین اهالی محله و شهر عمل می‌کند. فضایی در این موزه به وجود آوردیم که هم از لحاظ معماری حس خوبی به انسان می‌دهد و هم گفت‌وگو‌هایی این وسط شکل می‌گیرد که متخصصان می‌توانستند با بیانی ساده این‌ها را برای افراد بازگو کنند. با موضوع‌های مختلف و متناسب با این فضا برنامه‌هایی اجرا کرده‌ایم. او هدف خود را از اجرای این برنامه‌ها و گردشگری این محله چنین می‌گوید: «هدف این است که افراد به این محله بیایند و ببینند که این محله هم هست و برون‌زیر بازارچه کلوچه و شیرینی تخم‌مرغی و شربت سکنجبین و نان شیرمال بخزند و هنر آن قلم‌زن را هم ببینند. در یکی از برنامه‌هایمان از نان شیرمال زیر بازارچه پذیرایی کردیم و بعد دوسه نفر با ما تماس گرفتند و می‌گفتند: ما در برنامه شما بودیم و نان شیرمال خوردیم و می‌شود بگویید کجا تهیه کنیم. می‌گفتیم: زیر بازارچه. الان متأسفانه مغازه‌اش را بسته است. این

صداهای از یادرفته

منظره صوتی محله بیدآباد

وقتی اسمی از محل زندگی مان آورده می‌شود، عمدتاً تجسمی بصری از آن داریم. در این میان، آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد تجارب صوتی از محیط است. می‌خواهم شما را برای درک فضای محله از طریق صدا با خودم همراه کنم. صداهایی که در طی هفت دهه زندگی من، مادر و مادر بزرگم در محلات مختلف بیدآباد (بازار ریسمان و کوچه لگزی‌ها، جوی باباحسن، محله علی‌قلی آقا و بازارچه حبیب‌الله‌خان و کوچه اعلائی) تا دوازده سال پیش شنیده می‌شده‌اند و به مرور زمان بعضی از آن‌ها از دایره شنیداری روزمره مردم حذف شده‌اند. صداهایی که هرکدام نشانه‌ای هستند برای درک جنبه‌های مختلف طبیعی، انسانی، اقتصادی، مذهبی و سیاسی محله.

صدای محله‌های قدیمی که جزو بافت فرسوده شهری محسوب می‌شوند با صدای محلات دیگر تفاوت‌هایی دارد. اینجا از تکاپوی نسل جدید و توسعه و تغییر، صدای کمتری به گوشتان می‌رسد. وقتی از خیابان مسجدسید وارد بازارچه حبیب‌الله‌خان که بخش سرزده محله است می‌شوید؛ از آنجا عبور می‌کنید و وارد بافت مسکونی می‌شوید، سکوت عمیقی نظرتان را جلب می‌کند و به دنبالش، حسی متفاوت از پرسه زنی در چنین فضایی به سراغتان می‌آید. انگار از هیاهوی خیابانی که در چند قدمی است، خبری نیست. به نحوی که آمیزه‌ای از حس اندوه و سکوتی آرامبخش را توأمان تجربه می‌کنید. در واقع در این محله، آن درهم تنیدگی صداهایی را که دریافت نوساز شهری وجود دارد نمی‌شنویم. برخی صداها نیز کمتر شنیده می‌شوند. صدای ساخت‌وساز و بازی کودکان از جمله این موارد است که پیربودن بافت جمعیتی و گندبودن آهنگ تحولات را در آن نمایان می‌کند. ساکت بودن محله جنبه مثبتی هم دارد. سکوتی که نه تنها به شما این فرصت را می‌دهد تا زندگی در



می‌شد. «خبرده نون دمپوی کونه دمپو» جمله‌ای بود که بابانونی می‌نواخت و کوچه‌به‌کوچه می‌گشت و خرده نان جمع می‌کرد و دمپایی‌های کهنه را در کیسه‌اش می‌انداخت. برخی صداها را نیز هرگز نشنیدم. مثل صدای رحیم جوده، پارچه‌فروش دوره‌گردی که در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۵۰ هر سه‌شنبه در کوچه لگزی‌ها سرکله‌اش پیدا می‌شد یا شرنانوازی لرها در نزدیکی عید نوروز و میدان‌داری عنتری‌ها با عنترشان در عروسی‌ها، مراسم پاتختی و کوچه‌ها. در میان تمام این صداها یک صدا میراث شنیداری مهم محلاتی مثل بیدآباد است که مادی و نهر آب دارند. اگر سال‌ها پیش جوی باباحسن پراز آب بود و مرغابی‌ها و اردکها در آن بازی می‌کردند، حالا تنها نامشان باقی مانده است بدون اینکه آبی در آن‌ها جاری باشد.

مهمان مسجدسید می‌شد. آخرین صداهایی که به خاطر دارم «صل علی محمد یار رجایی خوش آمد» و «مرغ سحر ناله سر کن» بود. مشاغل از جمله صداهایی هستند که از زمان مادر بزرگ و مادرم تا دوران من تغییرات زیادی کرده‌اند. با این حال به خاطر سرعت بسیار آرام تغییر و تحول در محله، من هم شاهد برخی از آن‌ها بوده‌ام. صداهایی که با مرگ صاحبانشان طی این چندسال، دیگر کمتر شنیدم. مثل صدای گاریچی‌ها. اصغر کوری یکی از آن‌ها بود. گاری پرتقال‌هایش را نزدیک کوچه مسجد میرزا باقر می‌گذاشت و با لحنی متمسکانه می‌گفت «پرتاقارا را» و این صدا تا مسافتی از اطراف به گوش می‌رسید. صدای قیر چرخ‌های گاری «مامانی» در کنار بازارچه بیدآباد که بشکه‌های نفت را تادم خانه مشتری‌ها می‌برد نیز تا اواسط دهه ۶۰ شنیده

فضایی آرام را تجربه کنید، بلکه برای پرندگان هم فضای امن‌تری فراهم می‌کند. تا اواخر دهه هفتاد، در پاییز هنوز هم ساربنجی‌ها را می‌شد دید و محله آن قدر ساکت بود که گاهی مرغ عشق و هدهد هم به حیاط خانه ما می‌آمد. کوكوی فاخته‌ها نیز گاهی آن قدر طولانی بود که خودش نوعی آلودگی صوتی محسوب می‌شد! یکی از صداهای مهم محله، صدای مسجدسید است؛ هرچند با گذشت زمان دیگر آن رونق و تأثیرگذاری گذشته را ندارد. کودک که بومد سر ظهر، صدای تیک‌تاک ساعت از بلندگوی مسجد شنیده می‌شد و حسن قلفی تنها اذان‌گوی زنده محله بود که بعد از فوت او رادیو جایگزین صدایش شد. مسجدسید فقط صدای اذان نبود بلکه صدای جریان‌ات سیاسی هم بود. به‌گونه‌ای که روزها و شب‌های قبل از انتخابات، هر کاندیدیابی که به اصفهان می‌آمد

سرگذشت ادهم!

روایت کاسبی که زیر بازارچه علی‌قلی آقا کاسبی را فرا گرفت

«حسین ادهمی، فرزند کاظم، متولد ۱۳۱۹ بخش ۲ اصفهان در محله چهارسو علی‌قلی آقا، مشغول قند و چای و ادویه (ادویه!) و حنا و زعفران هستم!» حسین آقا شخصیت ویژه بازارچه علی‌قلی آقا است که این‌گونه خودش را معرفی کرد و ادامه داد: «۹ کلاس سواد دارم، شصت و چهار سال و نیم هست که کف این دکان راه می‌روم و همین جا به دنیا آمده‌ام و عروسی کرده‌ام.» او در سیزده‌سالگی شاگرد نجار بوده و انگشت شست و اشاره و بغلی دست راستش را ارم می‌برد. بعد از آن ول می‌کند و می‌آید زیر بازارچه و به قول خودش بچه بوده که این دکان را راه می‌اندازد. ادهم می‌گوید: «یوخته پر هلو آب انداختم، سحرها می‌بردم

ور شدم. از دارک و ارزنون و لمجیر و مارچین و عاشق آباد و خوززوق و ... قند و چای و ارده می‌آوردم و جایش جو و گندم و ... می‌فروختم، این هم نچرخید!» یکی از این شب‌ها، ادهم طاقش طاق می‌شود و تصمیم می‌گیرد تا فرار کند و برود کویت، توی کار نجاری. او می‌گوید: «خدا بیامرزد آیدوسین رزاق را، گفتم یک استخاره بکن، ناغافل عصایش را برداشت و گفت از خدا چی چی دیده‌ای که می‌خواهی بروی مسافرت؟! فهمیدم که یک سزی توی کار هست! والیاستادم و زدم به سقط فروشی.» حسین آقا ادامه می‌دهد: «یک روز بعد از ظهر دیدم یک گاری دوا سبه آمد که تا کله‌اش پر از قند بود. گفتم کجا می‌خواهی بروی؟ گفت این‌ها را برای ادهم آورده‌ام. گفتم نه پول دارم و نه جا. گاریچی می‌رود و بار را می‌ریزد توی خانه. ادهم می‌گوید: «بابام سرکارگر کارخانه بود، شب که آمد خانه گفت این‌ها کجا بوده؟! گفتم نمی‌دانم. گفت ما کی تا حالا کلاه بازی درآورده‌ایم که رفته‌ای بار نسیه خریده‌ای؟

گفتم به خدا نخریده‌ام!» می‌گذرد و صبح ساعت هشت می‌رود در مغازه و می‌بیند که دوباره یک گاری دیگر بار آمده! گاریچی بارش را خالی می‌کند و می‌رود. بابای حسین آقا بهش می‌گوید: «وخی برو پیشش را بگیر.» حسین آقا ادامه می‌دهد: «رفتم توی پاساژ ستوده، دیدم شلوغ است. یکی بود صدا زد و گفت پسره کجا بوده‌ای؟ گفتم آمده‌ام ببینم این‌ها را کی داده؟ گفت برو وایسا و بفروش، نرخ داده‌اند کیلویی ۲۹ ریال، حالا کیلویی ۸ تومان شده.» ادهم برمی‌گردد و با یک ریال زیر فی می‌فروشد به ۷ تومان. او می‌گوید: «دیدم دلال‌ها خریدند. رفتم با صاحب بار تسویه کنم، گفت حالا قند شده است ۶ تومان. آوردم و فروختم به ۵ تومان.» شاگرد صاحب بار می‌آید و می‌گوید: «قند شده است ۱۸ تومان!» خلاصه به قول ادهم، «من هرچه خریدم ارزان شد و هرچه فروختم گران شد تا کم شدم کاسب. دیدم آن استخاره که گفت همین جا بمان عجب چیزی از آب درآمد!»



عادل امیری

برخی صداهای کمتر شنیده می‌شوند. صدای ساخت‌وساز و بازی کودکان از جمله این موارد است که پیربودن بافت جمعیتی و گندبودن آهنگ تحولات را در آن نمایان می‌کند. ساکت بودن محله جنبه مثبتی هم دارد

خدا را زین معما پرده بردار

بیدآباد چه بوده و چه هست؟



سجاد حقیقت قهفرخی

بیدآباد قدیم چه شکل و شمایل داشته است؟ این سوالی است که هر بار سری به مجموعه علی‌قلی‌آقا می‌زنم در سرم تکرار می‌شود. بسیاری از جاهای این محله که در نقشه قدیم اصفهان هم وجود دارند مثل مقبره مرمت شده شیخ ابومسعود رازی یا کوچه‌های حالا سنگ‌فرش شده بیدآباد چه شکلی داشته‌اند؟

این یادداشت اما نه دغدغه نوشتن از بنای مقبره شیخ ابومسعود رازی و آثار به‌جامانده و تاریخ محله را دارد و نه در پی بازشناسی محدثی چون ابومسعود رازی ساکن بیدآباد است که در کتب قدیمی بسیار در وصفش نوشته‌اند بلکه گفت‌وگویی است با پیرمردی خوش‌صحبت و خوش‌مشرب به‌نام سیدمرتضی که از قضای روزگار کنیه‌اش شیخ ابومسعودی است و ساکن خیابان فروغی که در ظهر جمعه‌ای پاییزی از تصادف روزگار مهمانان کرد و در خانه‌اش پذیرایمان بود تا از قدیم بیدآباد و محله بگوید و اینکه چرا چنین فامیلی دارد و شجره‌نامه خانوادگی‌شان را نشانمان دهد که قدمتی دست‌کم سیصدساله دارد. این را هم اول گفت‌وگو برایمان روشن کرد که من نمی‌دانم چرا چنین فامیلی دارم اما شاید گذشتگانی که چنین فامیلی انتخاب کرده‌اند از پیشینیان‌شان شنیده باشند که نسیمان با ده پانزده نسل و واسطه به شیخ ابومسعود رازی در قرن سوم هجری قمری می‌رسیده است. بعد از او درباره بقعه شیخ، معروف به درب شیخ پرسیدیم و اینکه در کودکی چه شکلی داشته است و او که حالا هفتاد و پنج سال سن دارد، برایمان از کودکی‌اش گفت که از مورنان به مدرسه بیدآباد می‌آمده و درب شیخ محل عبورش بوده و چهارسوقی معروف به همین نام داشته و همیشه روزگار هم بقعه شیخ ابومسعود بسته بوده و امکان دیدار داخلش وجود نداشته است و هنوز هم داخل این مکان را ندیده است.

بقعه شیخ ابومسعود رازی البته تاریخی دارد بس خواندنی که از توصیف ظواهر آن جذاب‌تر است. به خصوص توی همین دو بیست سال گذشته. برای کشف این تاریخ هم اگرچه در منابع بسیاری مانند ذکر اخبار اصفهان، محاسن اصفهان، رجال اصفهان و... به تفصیل نوشته شده که راهگشای پژوهشگران است اما در این میان علامه‌هایی در اثر ارزشمندش تاریخ اصفهان، علاوه بر شناختی که در مُجلد رجال و دانشمندان از شخصیت



اما مابقی آثار و نشانه‌ها چه؟ حتی شکل محله و خانه‌ها هم دیگر نشانی از زیبایی‌های اصفهان به مثابه شهری سنتی و تاریخی ندارد. جای خشت و گل کوچه‌ها را سنگ‌های تزئینی لوکس گرفته است. گفت‌وگویمان که به پایان رسید آقای ابومسعودی به نقطه‌ای خیره‌مانده بود و گویی در خاطراتش از شکل زیبای سال‌های نه چندان دور شهر فرو رفته بود.

بعد با بعضی در صدا گفت هر وقت خواستید ببینید تا برایتان بگویم چهارباغ چه شکلی بود، دروازه دولت چه شکلی بود، اصلا شهر چه شکلی بود.

شکلی که به احتمال زیاد، اصیل‌تر و زیباتر از فرم و ظواهر این روزهایش بوده است. شاید اگر روحیات علامه‌هایی در عموم مردم تسری پیدا می‌کرد تک‌تک ما دل‌نگران میراثی می‌شدیم که به دستمان رسیده و آن‌وقت اصفهان شکلی دیگرگونه می‌داشت.

گفت‌وگویمان به پایان رسید، اما سفر ما در زمان گویی آغاز شد به توصیفی از شهر که حالا اثری از آن نیست و شاید بتوان با به‌کاربردن همین کلمات در خیال ساختن.

را شرح داد که یک طرفش محکمه حاج سید حسن و باغش بوده و در ادامه‌اش در کنار مادی، نواقلی و دروازه چارو و بعد آسیاب یک پری قرار داشته است و بعد جزئیاتی دیگر را به گونه‌ای برایمان توصیف کرد که گویی چند ساعت قبل از کنارشان رد شده است. از ساختمان‌ها و باغ‌هایی حرف زد که هیچ کدامشان حالا نیستند. از خانه‌هایی گفت که هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است. پایان سخنش اما حرف مهم‌تری بود. پیرمرد سری به نشان تأسف تکان داد و گفت اصفهان خیلی تغییر کرده است، انگار چیزهایی که برایتان گفتم مربوط به دو هزار سال پیش است. باورکردنی نیست شهری در فاصله هفتاد هشتاد سال این چنین تغییر کرده باشد که حالا دیگر نه خبری از قبرستان آب‌پخشان و قبله دعایش باشد و نه خبری از یخچال‌ها و آسیاب‌هایش. شهر اصفهان سال‌هاست که دارد از آن شکل قدیمی به سرعت فاصله می‌گیرد. مجموعه علی‌قلی‌آقا در محله بیدآباد حالا دیگر جزو نادرترین بخش‌های شهر شده‌اند که تا حدی به‌واسطه حفظ و مرمت مسجد و زورخانه و حمام شکل قدیمی‌اش را حفظ کرده

مهم و تاریخی شیخ ابومسعود رازی دست می‌دهد و او را از قید داستان‌های عوام‌پسند بسیار می‌زاید به جزئیات بنا و نوشتن از کتیبه‌های این بقعه در جلد اول می‌پردازد و بارها تعجب می‌کند از اینکه عده‌ای دویست سال پیش شیخ ابومسعود را فردی اهل تسنن معرفی کرده و در پی تخریب بنا برآمده و چیزی جز سر در باقی نمی‌گذارند. بعدتر علامه‌هایی خاطره‌ای هم تعریف می‌کند از فردی در سال ۱۳۱۲ شمسی که مدعی مالکیت بنا بوده و در آن سکونت داشته و در پی کندن و دزدیدن کاشی‌های ارزشمند سر در برمی‌آید و همایی به کمک اهالی محله متوجه می‌شود و چون فرصت دادرسی نبوده با داد و قال و کمک از مردم محله مانعش می‌شود و خلاصه آنکه این بقعه باقی می‌ماند و بعد از انقلاب هم خوشبختانه مرمت و تبدیل به خانه انقلاب اسلامی می‌شود و به ثبت آثار ملی در می‌آید.

آقای شیخ ابومسعودی اما نه در پی وصف بنا که شاهراهی را برایمان توصیف کرد که از مورنان و باغات آن شروع می‌شده و تا مسجدسید می‌رسیده است و گویی با سفری در زمان مسیر پیاده‌راهی

از ساختمان‌ها و باغ‌هایی حرف زد که هیچ کدامشان حالا نیستند. از خانه‌هایی گفت که هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است. پایان سخنش اما حرف مهم‌تری بود. پیرمرد سری به نشان تأسف تکان داد و گفت اصفهان خیلی تغییر کرده است

تحریریه عباس کیانی، سجاد حقیقت قهفرخی، ساناز تولاتیان، مریم فروغی، محمدحسین اخوان صراف، الهه باقری، مهری شاهزیدی، سیاوش حقیقت، عادل امیری، عطیه میرزاملیری و الهام دزفولیان
عکاس فاطمه صفری
ویراستاران افسانه دهکامه، مانده رثوفی و عدرا دینی

صاحب امتیاز شرکت فرهنگ، هنری و مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا
مدیرمسئول قدرت‌اله نوری
سردبیر امیرطاهری
دبیر ویژه نامه هاجر مهرجویان
صفحه‌آرا رضا موحدی فرد



اصفهان زیبا
همراه